



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۵۷

یار شو و یار بین دل شو و دلدار بین  
در پی سرو روان چشمه و گلزار بین

برجه و کاهل مباش در ره عیش و معاش  
پیشکشی کن قماش رونق تجار بین

جمله تجار ما اهل دل و انبیا  
همره این کاروان خالق غفار بین

آمد محمود باز بر در حجره ایاز  
عشق گزین عشقباز دولت بسیار بین

خاک ایازم که او هست چو من عشق خو  
عشق شود عشق جو دلبر عیار بین

سنت نیکو است این چارق با پوستین  
قبله کنش بهر شکر باقی از ایثار بین

ساعت رنج و بلا چارق بین می‌شوی  
بی‌مرضی خویش را خسته و بیمار بین

چارق ما نطفه دان خون رحم پوستین  
گوهر عقل و بصر از شه بیدار بین

گوهر پیشین بنه تا کندت میر ده  
کهنه ده و نوستان دانه ده انبار بین

تا نگری در زمین هیچ نبینی فلک  
یک دمه خود را مبین خلعت دیدار بین

این سخن درنثار هم به سخن ده سپار  
پس تو ز هر جزو خویش نکته و گفتار بین

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، سطر ۱۹۵۰

پیشوا ابلیس بود این راه را  
کو شکار آمد شبیکه جاه را

مال چون مارست و آن جاه ازدها  
سایه مردان زمرد این دو را

زان زمرد مار را دیده جهد  
کور گردد مار و رهرو وا رهد

چون برین ره خار بنهاد آن رئیس  
هر که خست او گفته لعنت بر بلیس

یعنی این غم بر من از غدر ویست  
غدر را آن مقتدا سابق پیست

بعد ازو خود قرن بر قرن آمدند  
جملگان بر سنت او پا زدند

هر که بنهد سنت بد ای فتا  
تا در افتد بعد او خلق از عمی

جمع گردد بر وی آن جمله بزه  
کو سری بودست و ایشان دم‌غزه

لیک آدم چارق و آن پوستین  
پیش می‌آورد که هستم ز طین

چون ایاز آن چارقش مورود بود  
لاجرم او عاقبت محمود بود

هست مطلق کارساز نیستیست  
کارگاه هست‌کن جز نیست چیست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، سطر ۲۱۳۶

گر ز دلق و پوستین بگذشتمی  
کی چنین تخم ملامت کشتمی؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، سطر ۳۳۵۱

سیر چارق را بیان کن ای ایاز  
پیش چارق چیستت چندین نیاز؟